مجلس سوّم: مفاسد علمای سوء و حرمت تبعیت از آنها

به مناسبت ولادت امام حسن عسکری علیه السّلام

أعوذُ بِاللَه مِن الشَّیطان الرَّجیم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم

و صلّی اللَه علَی خَیرِ خَلقِه و أشرَفِ بَریَّته

محمّدٍ الحَمیدِ المحمود و علی آلهِ أُمَناء المَعبود

## ولادت امام حسن عسکری علیه السّلام

 حضرت أبومحمّد امام حسن عسکری، فرزند حضرت امام علیّ بن محمّد هادی علیهم السّلام، در سنۀ ٢٣١ یا ٢٣٢ هجری در مدینۀ منوّره متولّد شدند. آباء آن حضرت نیز همه در مدینۀ منوّره متولّد شده‌اند؛ به جز حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام که در مکّه و در جوف کعبه متولّد شده‌اند، و به جز حضرت امام زمان که تولّد آن حضرت در سامرّاء است، بقیۀ ائمّه تولّدشان در مدینه است.[[1]](#footnote-1)

## جوّ حاکم در زمان امام حسن عسکری علیه السّلام

 سامرّاء در آن زمان پایتخت و مرکز جیش خلفای بنی‌عبّاس بود، لذا برای از بین بردن احساسات مردم و عدم تحریکات و تحرّکات احتمالی، خلیفۀ عبّاسی در سنۀ ٢٣٦ هجری آن حضرت را در معیّت پدرشان حضرت امام علیّ النّقی علیه‌ السّلام از مدینه به سامرّاء تبعید کرد، و سنّ حضرت امام حسن عسکری در آن وقت چهار سال بود. حضرت امام حسن عسکری علیه‌ السّلام و پدرشان در تمام مدّت عمر در سامرّاء حبس و تحت نظر بودند.

 البتّه تبعید، تبعید حضرت امام هادی بود نه حضرت امام حسن عسکری؛ ولی چون حضرت امام حسن عسکری طفل خردسالی بودند، طبعاً در معیت پدر به سامرّاء آمدند. حضرت امام هادی هجده سال تمام در سامرّاء تبعید و حبس نظر بودند؛ حتّی افرادی که با آن حضرت ملاقات می‌کردند خیلی محدود بود، و همه در منزل آن حضرت رفت و آمد نداشتند. تا اینکه حضرت امام هادی در سنۀ ٢٥٤ از دار دنیا رفتند، و ولایت و امامت به فرزندشان حضرت امام عسکری ـ که در آن وقت سنّشان بیست و دو سال بود ـ منتقل شد. امامت آن حضرت تا سنۀ ٢٦٠ ادامه داشت تا اینکه در سنّ بیست و هشت سالگی به سمّ مُعتَمِد از دار دنیا رحلت کردند.

 یعنی از ائمّۀ ما که سنشّان خیلی کم است: یکی حضرت امام حسن عسکری است که در بیست و هشت سالگی رحلت کردند، و دیگری حضرت امام جواد، امام محمّد تقی است که در بیست و پنج سالگی رحلت کردند.

## عدم دسترسی شیعیان به آن حضرت

 دوران زندگی بر حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسکری خیلی سخت می‌گذشت، بالأخص در دورۀ امامت امام حسن عسکری که حتّی خواصّ شیعه هم آن حضرت را ملاقات نمی‌کردند و می‌ترسیدند. به ندرت وقتی به امر خلیفه‌ای حضرت از منزل بیرون می‌آمدند تا در رکاب آن خلیفه و با خلیفه جایی بروند، شیعیان در راه آن حضرت را می‌دیدند، و الاّ آزاد نبودند که خدمت حضرت برسند و از آن حضرت استفاده کنند؛ مگر افراد خیلی اندک از علما و بزرگانی که جزء خصّیصین و حواریّین آن حضرت بودند و نام آنها در کتب رجال ثبت شده است.

 و بعضی چنین احتمال می‌دهند که این یک مصلحت خدایی بوده است؛ چون زمان رو به غیبت کبری می‌رفت، لذا خداوند علیّ أعلی این‌طور جریانات را پیش آورد که شیعه کم‌کم به غیبت امام عادت کند. به تدریج از زمان رحلت امام نهم زمان رو به غیبت رفت، یعنی دسترسی به ائمّه و استفاده از محضر شخصی آنها در عالم ظاهر، به تدریج کمتر می‌شد؛ و در زمان حضرت امام هادی امام را کمتر می‌دیدند، و در زمان حضرت امام حسن عسکری خیلی کمتر می‌دیدند، و در زمان حضرت امام زمان در غیبت صغری آن حضرت را خیلی کم می‌دیدند، و در غیبت کبری که خیلی خیلی کم می‌دیدند.

 حضرت امام حسن عسکری علیه‌ السّلام به زهر معتمد عبّاسی شهید شدند، و شهادت آن حضرت را ما مفصّلاً در جلسۀ یک ماه قبل که روز هشتم ماه ربیع‌الاوّل و روز شهادت آن حضرت بود، بیان کردیم.

 متوکّل، خلیفۀ عبّاسی آن حضرت را به زندان انداخت و حضرت امام حسن عسکری علیه‌ السّلام مدّتی در زندان بودند. وجه به زندان انداختن آن حضرت و اینکه چرا آن حضرت را به زندان انداخت، معلوم نشده و در تواریخ چیزی ننوشته‌اند؛[[2]](#footnote-2) ولی خُب البتّه معلوم است که همان حسد و حقدی که بنی‌عبّاس نسبت به علویّین داشتند، و تحریکاتی که از بعضی افراد و جوانب می‌شد و خبرهایی که جواسیس می‌آوردند و نمّامی‌ها و سخن‌چینی‌هایی که می‌کردند، موجب این شد که آن حضرت مدّتی در زندان متوکّل بودند.

 بعد از متوکّل، منتصر و معتزّ و مهتدی و معتمد، خلفای عبّاسی هر یکی بعد از دیگری خلافت کردند و این دوران‌های متعدّد و خیلی سخت را حضرت امام حسن عسکری گذراندند.

## صفات امام حسن عسکری علیه السّلام

 امام عسکری علیه‌ السّلام مانند سایر ائمّه، مرد با وقار و با شخصیت و آرام و ساکت و پر عقل و پر فکر بودند؛ و همان‌طوری‌که در تاریخ نقل شده، دشمنان آن حضرت هم مانند احمد‌ بن‌ عبیداللَه‌ بن خاقان ـ با اینکه یک شخص ناصبی و از دشمنان اهل بیت بوده است ـ احوالات آن حضرت را مفصّلاً نقل کرده و آن حضرت را به این مدائح و این صفات ستوده و در مقام تعریف گفته است:

در سامرّاء مردی بود از خاندان علویّین با این خصوصیت که بر همه مقدّم و از همه محترم‌تر بود، و مردی آرام و با فکر و با تعقّل بود، سیمای گندم‌گون و چشم‌های درشت و قد متوسطی داشت، استخوان‌بندی بدنش محکم بود، حرکت که می‌کرد مانند یک کوهِ وقار بود. خلفا و وزرا و بزرگان آن مملکت به آن حضرت احترام می‌کردند، شیعه آن حضرت را مقدّم می‌داشت، و تمام علویّین ایشان را سیّد و سالار خود می‌دانستند؛ درحالتی‌که پیرتر از آن حضرت در میان علویّین بسیار بود.[[3]](#footnote-3)

 الآن شما که کنار قبر آن حضرت در سامرّاء می‌روید، آنجا خانۀ خود آن حضرت بوده است، یعنی حضرت امام علی‌ النّقی و حضرت امام حسن عسکری و حضرت سیّد حسین ـ برادر حضرت امام حسن عسکری ـ و حضرت حکیمه خاتون و حضرت نرجس خاتون، همه را در خانۀ خودشان دفن کردند و بعدها آن خانه تبدیل به رواق و ضریح و صحن و اینها شد. خیلی قبرِ نورانی و فضای نورانی که اصلاً محسوس است که یک فضای باز و متّسعی است و اینها همه از آثار و جلوه‌های خود حضرت امام حسن عسکری علیه‌ السّلام است.

 بزرگان احوالات آن حضرت را مفصّل ذکر کرده‌اند، گرچه آنچه باید و شاید از حضرت امام حسن عسکری علیه‌ السّلام برای ما مفصلاً نقل نشده است؛ زیرا اولاً: عمر آن حضرت کوتاه بود، ثانیاً: آن حضرت همیشه در تبعید بودند و امکان دسترسی همۀ شیعیان نسبت به آن حضرت نبود؛ لذا آن مقدار از فرمایشات و کلمات آن حضرت که بزرگان نقل کرده‌اند، مفصّل در کتب ثبت و ضبط شده است، و بزرگان روی فرمایشات آن حضرت استشهاد می‌کنند.

## بحثی راجع به منبر

 من امروز قصد صحبت کردن و حال منبر رفتن نداشتم؛ چون کارهای زیادی دارم، مثل به مسجد رفتن و آماده کردن مجلس و جارو زدن و... . از طرفی ما واقعاً بعضی اوقات در منبری دچار فقر می‌شویم؛ اصلاً یک منبری می‌خواهم دعوت کنم، واقعاً متحیّر می‌شوم. چند نفری هستند که عین آیات قرآن و اخبار را صحبت می‌کنند، که خب آنها غالباً مجالس دهگی و جلسات دارند، و با بنده تماس می‌گیرند و می‌گویند ما در این وقت نمی‌توانیم. و بعضی دیگر هم که ما نمی‌خواهیم بیایند، چون هیچ به دست انسان نمی‌دهند؛ نه آیه‌ای، نه تفسیری، نه خبری. یک حرف‌هایی می‌زنند و مطلب تمام می‌شود، و انسان هم دستش خالی می‌ماند.

 لذا خود من متمایل نیستم و خسته می‌شوم که یک نفر برود بالای منبر و حرف‌های مناسب نزند! اصلاً مثل اینکه یک کوه را روی سر من می‌کوبند، خسته می‌شوم؛ یا مثل اینکه لای آسیابم ـ دیدید وقتی‌که آسیاب را می‌گردانند، جناب گندم و جو و امثال آنها قِرِچ قرچ صدا می‌کنند ـ و درون آسیاب لِه می‌شوم و خسته می‌شوم ولی صدایم درنمی‌آید! امّا یکی که صحبت کند و آدم را به خدا، به آخرت و به امام دعوت کند، یا روایتی، حکایتی و سرگذشتی از امام بخواند، خُب آدم زنده می‌شود!

## علاّمه طهرانی: «من خودم خیلی محتاج هستم به اینکه موعظه بشنوم!»

## خصوصیّات و ویژگی‌های منبر و خطابه (ت)

 این را هم همۀ شما باور کنید که من خودم خیلی محتاج هستم به اینکه موعظه بشنوم! و واقعاً کسی که موعظه می‌کند یا منبر می‌رود و حرف خدا را می‌زند، این‌قدر لذّت می‌برم و این‌قدر گوش می‌کنم و این‌قدر حظّ می‌کنم که اصلاً حیف است از منبر پایین بیاید! کیف می‌کنم کسی بنشیند آیۀ قرآن بخواند، خبر بخواند، موعظه کند و من گوش کنم![[4]](#footnote-4) دیشب خوابی دیدم که آن خواب من را الزام کرد که امروز برایتان صحبت کنم. خواب خوب و مفصّلی بود؛ مفاهیمش هم این بود که خلاصه باید کار کنی! خیلی خواب خوبی بود؛ البتّه آن خواب منحصر به من نبود، جمعیّتی بودند، إن‌شاء‌اللَه که همۀ رفقای ما در آن خواب شریک هستند! چون آن خواب یک علائمی هم نسبت به امروز داشت، و حضرت امام حسن عسکری علیه‌ السّلام هم که با این خصوصیّات و پدر امام زمان و... هستند؛ لذا از خواب بلند شدم و گفتم: این خواب معنایش این است و باید امروز منبر بروم، لذا تصمیم گرفتم که مقدار مختصری از احوالات حضرت امام حسن عسکری علیه‌ السّلام صحبت کنم.

## حدیث امام حسن عسکری علیه السّلام راجع به علما

 ما امروز می‌خواهیم یکی از فرمایشات حضرت امام حسن عسکری را که در تفسیر آیۀ شریفۀ: ﴿وَمِنۡهُمۡ أُمِّيُّونَ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّآ أَمَانِيَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ \* فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ يَكۡتُبُونَ ٱلۡكِتَٰبَ بِأَيۡدِيهِمۡ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنۡ عِندِ ٱللَهِ﴾،[[5]](#footnote-5) فرموده‌اند، برای شما بیان کنیم و کلماتمان را به تفسیر این آیه اختصاص دهیم.

 عبارتی است که بزرگان علما از حضرت امام حسن عسکری علیه‌ السّلام نقل کرده‌اند که آن حضرت از حضرت امام صادق علیه‌ السّلام روایت کرده‌اند:

فَأمّا مَن کانَ مِنَ الفُقَهاءِ صائنًا لِنَفسِه، حافظًا لِدینِه، مخالفًا علی هَواه، مُطیعًا لِأمرِ مَولاه؛ فَلِلعَوامِّ أن یُقَلِّدوه؛[[6]](#footnote-6)

«امّا آن کسانی از فقها که نفس خود را در مقام مصونیّت و عصمت دربیاورند، دین خود را حفظ کنند، ترک هوای نفس کنند، سراپا مطیع امر مولای خود

باشند؛ بر عهدۀ عوام یعنی عامّۀ مردم است که از آنها تقلید کنند.»

 این یک جمله‌ای است که ما در کتب فقهی و در بسیاری از کتب اصول می‌بینیم و در باب اجتهاد و تقلید یکی از ادلّه‌ای که بر لزوم تقلید اقامه می‌کنند، همین حدیث است که مفصّل روی آن بحث‌ها دارند. و مرحوم سیّد محمّدکاظم یزدی در مقدّمۀ عروة الوثقی در باب اجتهاد و تقلید این روایت را ذکر می‌کند و این روایت خیلی دارای معنا است.

## لزوم وجود نور الهی در دل مجتهد صاحب فتوا

 هر چند بعضی گفته‌اند: از این روایت بیشتر از معنی عدالت استفاده نمی‌شود؛ یعنی مجتهد فقط باید عادل باشد، و «صائنًا لِنَفسِه، حافظًا لِدینِه، مخالفًا علی هَواه، مُطیعًا لِأمرِ مَولاه» اینها یعنی باید عادل باشد. کما اینکه مرحوم آیة اللَه بروجردی و بعضی دیگر مانند مرحوم آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی و امثال اینها هم می‌گفتند: «بیشتر از همین معنای عدالت استفاده نمی‌شود.»[[7]](#footnote-7)

 امّا شاید با توجّه بیشتر بتوانیم بگوییم معنای بالاتری از این روایت استفاده می‌شود؛ نه فقط عدالت معمولی. اصلاً آن کسی می‌تواند فتوا بدهد و صاحب تقلید باشد که یک نور الهی در دل او باشد تا نفس او را از همۀ مشتهَیاتی که بر خلاف رضای خداست، در مصونیّت و عصمت درآورد؛ یعنی هوای نفسش را زیر پای خودش لِه کند و سراپا مطیع امر خدا باشد. چنین شخصی باید فتوا بدهد؛ ولی شخصی که به این مرحله نرسیده باشد حقّ فتوا ندارد.[[8]](#footnote-8)

 این روایت را که امروز در تفسیر: ﴿وَمِنۡهُمۡ أُمِّيُّونَ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ﴾.[[9]](#footnote-9) برای شما می‌خوانم، مرحوم شیخ انصاری در باب ظَن، در حجّیت خبر واحد ذکر می‌کند و می‌گوید: «آثار صدق و واقعیّت از مضامین این روایت مشهود است.»[[10]](#footnote-10)

 روایت، روایت عجیبی است و من این روایت را از اصلِ سند آن برای شما نقل می‌کنم. اصلِ سند این روایت در احتجاج شیخ طبرسی، در احوالات حضرت امام حسن عسکری علیه‌ السّلام است که با سند متّصل خود، این روایت را از آن حضرت ذکر می‌کند. حالا روایت را خوب گوش کنید تا ما برسیم به استشهاد حضرت امام حسن عسکری علیه‌ السّلام از حضرت امام صادق علیه‌ السّلام راجع به «فأمّا مَن کان مِن الفقهاء»:

 و بالإسناد الّذی مضیٰ ذکرُه عن أبی‌محمّدٍ العسکریِّ علیه السّلام فی قوله تعالی: ﴿وَمِنۡهُمۡ أُمِّيُّونَ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّآ أَمَانِيَّ﴾؛[[11]](#footnote-11)

می‌گوید: «با همان سند‌هایی که سابقاً ذکر شد، این روایت منتهی می‌شود به حضرت أبی‌محمّد العسکری علیه‌ السّلام در تفسیر آیۀ شریفه: ﴿وَمِنۡهُمۡ أُمِّيُّونَ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّآ أَمَانِيَّ﴾.

## در معانی أُمّی و أَمانیّ

 این آیه راجع به یهود است که می‌فرماید:

جماعتی از آنها اُمّی و درس‌نخوانده هستند، عالم نیستند و سواد ندارند، طبقۀ عامّۀ مردم هستند و از کتاب خدا و تورات هیچ خبری ندارند الاّ یک خیالات و آرزوهایی که علمای آنها به آنها گفتند، و آنان هم به آن خیالات و اوهام دلبستگی پیدا کردند، و از روی تلقین باطلی که علما به آنها دادند، آن را کتاب خدا و تورات شمردند.

 حضرت در ﴿وَمِنۡهُمۡ أُمِّيُّونَ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّآ أَمَانِيَّ﴾ می‌فرماید:

إنّ الأُمِّیَّ منسوبٌ إلی أُمّه، أی: هو کما خرَج مِن بَطْن أُمِّه، لا یَقرَأُ و لا یَکتُبُ؛

«﴿أُمِّيُّونَ﴾»: یعنی مادری‌ها، اُمّ: یعنی مادر، اُمّی: یعنی کسی که سوادش

همان قدر است که از شکم مادرش بیرون آمده، چیزی نخوانده، یاد نگرفته، مطالعه نکرده، بحث نکرده است.»

 اُمّی این درس‌نخوانده‌هایی هستند که:

لا یَعلَمونَ الکتابَ المُنزَلَ مِن السّماءِ و لا المُتکذَّب به، و لا یُمَیِّزون بَینَهما؛

«اینها بین آن کتابی که از آسمان نازل شده با آن کتابی که به دروغ به خدا نسبت دادند، هیچ فرقی نمی‌گذارند؛ بین تورات واقعی با تورات مجعول فرق نمی‌گذارند؛ بین آیاتی که خدای علیّ أعلی بر حضرت موسی فرستاده و آیاتی که علمای یهود تحریف می‌کنند و به خورد مردم می‌دهند، هیچ فرقی نمی‌گذارند و به آنها هرچه را بگویند که خدا این‌طور گفته است، آنها همین‌طور قبول می‌کنند. و خداوند در اینجا این ﴿أُمِّيُّونَ﴾ را تنقیص می‌کند و می‌گوید: ”وای بر این عوام مردم که حرف علمای خودشان را بی‌چون و چرا گوش می‌کنند!“»

 خوب گوش کنید مطلب از دستتان نرود تا برسیم به نتیجه.

﴿إِلَّآ أَمَانِيَّ﴾ أی: إلّا أن یُقرَأَ عَلَیهم و یُقال لهم: إنّ هذا کتابُ اللَه و کلامُه؛

«اینها از کتاب خدا هیچ نمی‌دانند مگر أمانی. ﴿أَمَانِيَّ﴾ یعنی آنچه را که بزرگان و علمای آنها به سلیقۀ خودشان برای آنها می‌خوانند و می‌گویند: این کتاب خداست، این کلام خداست.»

لا یَعرِفونَ إن قُرِئَ مِن الکتاب خِلافُ ما فیه؛

«اگر خلاف کتاب خدا را برای آنها بخوانند، اینها نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند که این خلاف است.»

## تکذیب نبوّت پیغمبر و امامت امیرالمؤمنین توسط علمای یهود

﴿وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾[[12]](#footnote-12) أی: ما یَقرَأُ عَلَیهم رُؤَساؤهم مِن تکذیبِ محمّدٍ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فی نُبوَّتِه و إمامةِ علیٍّ علیه السّلام سیّدِ عترتِه؛

«﴿وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ یعنی آنچه را که بزرگان و رؤسای آنها بر آنها

می‌خوانند از تکذیب محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در نبوّتش، و در امامت علی بزرگ و آقا و سیّد و سالار تمام عترت پیغمبر.»

 یعنی این محمّدی که آمده و ادّعای پیغمبری می‌کند، دروغ می‌گوید. آن محمّدی که موسی گفت، این نیست؛ آن یک‌طور دیگر است. با اینکه خودشان می‌دانند این همان است، امّا به عوامشان می‌گویند: «این محمّد دروغ می‌گوید، این آن نیست، آن محمّدی که موسی گفته است و در تورات آمده، غیر از این محمّدی است که دارای این صفات است!» درحالی‌که صفاتی که این محمّد دارد، همان صفاتی است که در توراتِ خودشان هست و موسی هم همین را گفته است! امّا اینها می‌آیند و تورات را بر خلاف آنچه که هست، برای مردم می‌خوانند!

و هم یُقلِّدونَهم مع أنّه مُحَرَّمٌ عَلَیهم تقلیدُهم؛

«این عوام از علمایشان تقلید می‌کنند درحالی‌که تقلید کردن اینها از علمایشان حرام است.»

﴿فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ يَكۡتُبُونَ ٱلۡكِتَٰبَ بِأَيۡدِيهِمۡ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنۡ عِندِ ٱللَهِ ﴾؛

«وای بر کسانی که کتابی را با دست خودشان می‌نویسند، آن‌وقت به خدا نسبت می‌دهند و می‌گویند: این برای خداست!»

 از پیش خود خبری نقل می‌کند و به خدا نسبت می‌دهد، از پیش خود خبری نقل می‌کند و به پیغمبر نسبت می‌دهد، از پیش خود خبری نقل می‌کند و به امام نسبت می‌دهد؛ می‌گوید: این برای امام است، این برای پیغمبر است، این از نزد خداست!

 حضرت امام حسن عسکری می‌فرماید:

هذا القومُ الیهود؛ «اینها یهودی‌ها هستند.»

کَتَبوا صفةً زَعَموا أنّها صفةُ محمّدٍ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم، و هی خلافُ صفَتِهِ؛

«[علمای آنها] یک صفاتی را از پیغمبر آخر الزمان می‌نویسند و می‌گویند که: صفات پیغمبر آخر الزمان این‌طور است! درحالی‌که این صفاتی را که

می‌گویند، خلاف آن صفاتی است که در پیغمبر و در تورات واقعی است، و خود آنها هم می‌دانند!»

و قالوا لِلمستَضعَفینَ منهم: هذه صفةُ النّبیِّ المبعوثِ فی آخِرِ الزَّمان: أنّه طویلٌ، عظیمُ البدن و البطنِ، أهدفُ، أصهبُ الشَّعر ـ و محمّدٌ بخلافه ـ و هو یَجیءُ بعدَ هذا الزّمانِ بِخمسِ‌مائةِ سنة؛

«و به مستضعفین مردم خود که از افراد اهل دقّت و مطالعه نیستند، می‌گویند: صفت پیغمبری که در آخر الزّمان از طرف خدا مبعوث می‌شود و موسی خبر بعثت او را داده که او خاتم النبیّین است، این‌چنین است: قدّ آن پیغمبر خیلی بلند است، بدنش خیلی بزرگ است، شکمش خیلی جلو آمده است، موهایش مُجَعَّد و فرفری است.

درحالی‌که محمّد به خلاف این صفات است؛ موی پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم مجعّد نبوده است، مویشان می‌ریخته و مسترسل بوده است و شانه می‌زدند، قد بلند نداشتند و متوسّط بودند، بدنشان بزرگ نبوده است و استخوان‌بندی درشت بوده است، شکم پیغمبر جلو نیامده بود.

و آنها به عوامشان به خلاف می‌گفتند: آن پیغمبری که موسی گفته است، بعد از پانصد سال دیگر خواهد آمد.»

## بقای ریاست بر مردم و رهایی از اطاعت پیغمبر و امیرالمؤمنین، علّت انکار علمای یهود

 چرا علمای یهود این کار را می‌کنند؟! با اینکه خودشان می‌دانند، چرا این کار را می‌کنند؟!

و إنّما أرادوا بِذَلِک أن تَبقیٰ لهم عَلیٰ ضُعَفائِهم ریاستُهم، و تدومَ لهم إصاباتُهم، و یَکُفّوا أنفسَهم مَئونَةَ خدمةِ رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و خدمةِ علیٍّ علیه السّلام و أهلِ بیته و خاصَّته؛

«علمای یهود که پیغمبر را انکار می‌کنند و به عوامشان این مطالب را می‌گویند، برای دو جهت است:

جهت اوّل این است که: ریاستشان بر ضعفای خودشان باقی باشد.»

 ریاست می‌کند دیگر! می‌گوید: من عالم هستم و بر شما هم ریاست دارم. ریاست او متوقّف است بر اینکه پیغمبر را معرّفی نکند؛ چون اگر پیغمبر را معرّفی کند، دیگر خودش کنار می‌رود و دیگر خودش رئیس نمی‌شود، پیغمبر رئیس می‌شود و خودش و سایر افراد باید از پیغمبر تبعیت کنند، ولی این نمی‌خواهد از کرسی ریاست خود بگذرد!

و إنّما أرادوا بذلک أن تَبقیٰ لَهم عَلی ضُعَفائهم ریاستُهم، و تدومَ لهم إصاباتُهم؛

«می‌خواهد ریاستشان بر ضعفایشان باقی بماند، و إصاباتی که از ضعفا به آنها می‌رسد، دوام داشته باشد.»

 «إصابه» یعنی بهره. بهره‌ای که می‌برد، پولی که می‌گیرد، نذری و نیازی که می‌آورند، کلّه‌قندی که می‌آورند، آش رشته‌ای که می‌آورند، کاسۀ نباتی که می‌آورند، هدیه‌ای که می‌آورند، گوسفند می‌آورند، قربانی می‌کنند و... می‌خواهند اینها همیشه و دائماً باشد؛ امّا اگر بگویند این پیغمبر آخر الزمان است، همۀ اینها بریده می‌شود، دیگر هیچ خبری نیست! این جهت و فایدۀ اول.

«جهت و فایدۀ دوّم اینکه: اگر اینها بگویند: این پیغمبر حق است، باید مانند سایر مسلمین از پیغمبر تبعیّت کنند، باید بیایند و به پیغمبر خدمت کنند.»

 باید به مسجد بیایند، باید به جهاد بیایند، باید روزه بگیرند و نماز بخوانند، و هزار زحمت و مصیبت دارد؛ و اینها نمی‌خواهند از آن آقایی و شخصیّتی که یک عمر کسب کرده‌اند، حالا پایین‌تر بیایند و به پیغمبر و امیرالمؤمنین و اهل بیت و خواصّ پیغمبر خدمت کنند.

 این دو علّت موجب شده است که اینها پیغمبر را کتمان می‌کنند، و صفت پیغمبر را خلاف آنچه که در تورات بیان شده است، به مردم و ضعفای خود معرّفی می‌کنند. خدا دربارۀ اینها می‌گوید:

فقال اللَه عزّوجلّ: ﴿فَوَيۡلٞ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَوَيۡلٞ لَّهُم مِّمَّا يَكۡسِبُونَ﴾؛[[13]](#footnote-13)

«وای بر آنها از آنچه دستِ آنها نوشته است، و وای بر آنها از آنچه کسب می‌کنند!» در معنای وَیل

 ویل دو معنا دارد: یکی به معنای: وای! از یک امری که خیلی خیلی تعجّب می‌کنند، می‌گویند: وای بر این کار! این را عرب می‌گوید: ویل.

 معنای دیگر ویل: الوَیلُ وادٍ فی جَهَنّم. جهنّم درجات دارد، مراتب دارد، درکات دارد، هر جایش یک اسمی دارد، یک خاصیّتی دارد. شما خیال نکنید اگر بخواهید بروید جهنّم، شما را می‌برند جهنّم! جهنّم رفتن هم آسان نیست، افراد خاصّی باید جهنّم بروند؛ تازه اگر بخواهید به جهنّم بروید، شما را که به همۀ جاهای جهنّم نمی‌برند! إن‌شاء‌اللَه از همان پل صراط به زودی عبور می‌کنید و جهنّم را یک تماشایی می‌کنید؛ إن‌شاء‌اللَه! امّا خود جهنّم دارای مقامات و درکات است، اسم یکی از درکات جهنّم ویل است؛ ﴿وَيۡلٞ لِّلۡمُطَفِّفِينَ﴾.[[14]](#footnote-14)

 حضرت می‌فرماید که خدا در اینجا دو ویل گفته است:

﴿فَوَيۡلٞ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَوَيۡلٞ لَّهُم مِّمَّا يَكۡسِبُونَ﴾، مِن هذه الصّفات المحرَّفات و المخالفاتِ لِصفة محمّدٍ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و علیٍّ علیه السّلام، الشدّةُ لهم مِن العذاب فی أسَوَإ بِقاعِ جَهنّم؛

«وَیل اوّل: وای بر آنها، بر این انحرافاتی که با دست‌های خود و به وسیلۀ مکتوبات و نوشته‌های مختلف، به خورد عوام خود می‌دهند و مغز آنها را می‌شویند، و یک‌دسته اباطیل و موهومات تحویل مردم می‌دهند و تمام گروه مردم را رو به ضلالت و گمراهی می‌برند!» این یک ویل.

و وَیلٌ لَهُم: الشّدةُ فی العذاب، ثانیةً مضافةً إلی الأُولی، بما یَکسِبونه مِن الأموالِ الّتی یأخذونها إذا ثَبَّتوا عوامَّهُم علَی الکُفر بمحمّدٍ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و الحجّةِ[[15]](#footnote-15) لِوصیّه و أخیه علیِّ بن أبی‌طالب علیه السّلام وَلیّ اللَه؛

«وَیل دوّم: بر آنچه که کسب می‌کنند! ویل برای آن اموالی است که از مردم

می‌گیرند، به واسطۀ اینکه عوام را بر همان کفر به پیغمبر و حجّت خدا علی بن أبی‌طالب برقرار کردند.»

 آنها در مقابل این تبلیغاتشان، از مردم یک مزدی می‌گیرند و مردم هم خوشحال می‌شوند. آنها ایمان خودشان را فروخته‌اند، آخر در مقابل آن از مردم چه می‌گیرند؟! از مردم چه می‌گیرد؟! یک کاسۀ نبات می‌گیرند، گوسفند می‌گیرند، یک فرش می‌گیرند، یک قصر می‌گیرند؛ از اینکه بالاتر نیست!

 علمای یهود منبر هم می‌روند، صحبت هم می‌کنند، کیف هم می‌کنند، مردم هم شاد می‌شوند و پول فراوان هم می‌دهند؛ دیگر نمی‌دانند از جیب مسکین خودشان پول‌های بی‌جهت دادند و مغزشان شسته شده و خراب شده است، و یک مشت اباطیل به جای حقایق تحویل آنها داده شده است! بدبختی از این بالاتر دیگر چیست؟

 تا اینجا تفسیری بود که خود حضرت امام حسن عسکری علیه‌ السّلام راجع به این آیات شریفه که دربارۀ علمای یهود و مستضعفین آنها است، بیان فرمودند.

## علّت ذمّ پروردگار نسبت به عوام یهود به خاطر پیروی از علمایشان

 ثُمَّ قال علیه السّلام:

قالَ رَجلٌ لِلصّادقِ علیه السّلام: فإذا کان هؤلاء القومُ مِن الیَهودِ لا یَعرِفون الکتابَ إلّا بما یَسمَعونه مِن عُلَمائِهم لا سبیلَ لهم إلیٰ غیره، فکیفَ ذَمَّهم بِتَقلیدهم و القبولِ مِن عُلمائِهم؛ و هل عوامُّ الیهود إلّا کعَوامِّنا یُقلِّدون علماءَهم؟

 حضرت امام حسن عسکری می‌فرمایند که:

«مردی در مقام سؤال از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام پرسید: اگر این قوم از یهود (مستضعفین و عوام یهود) که شما می‌فرمایید تورات و کتاب خدا را نمی‌شناسند، مگر آنچه را که از ناحیۀ علما به آنها می‌رسید و از ناحیۀ علما می‌شنیدند، و راهی برای آنها به سوی درک واقع و حقیقت نبود؛ چرا خدا آنها را مذمّت کرد که شما از علمای خود تقلید می‌کنید و از

علمای خود مطالب را قبول می‌کنید؟ آنها که راهی نداشتند، چرا آنها را مذمّت کرد؟ همین‌طور که عوام ما از علمایشان تقلید می‌کنند، عوام یهود هم از علمای خودشان تقلید می‌کنند، پس چرا عوام آنها گنهکارند؟ و آیا عوام یهود غیر از عوام ما هستند؟»

 این شبهه را حضرت امام حسن عسکری علیه‌ السّلام از قول مردی [بیان می‌کنند] که به حضرت امام جعفر صادق علیه‌ السّلام اعتراض می‌کند و می‌گوید جواب چیست: عوام که راهی به درک مطلب ندارند جز آنچه که از علمایشان می‌شنوند، پس چرا عوام شیعه مورد مذمّت و گناه نیستند ولی عوام یهود مورد گناه هستند؟ با اینکه هر دو از علمایشان می‌شنوند.

فقال علیه السّلام: بَین عوامِّنا و علمائِنا و عوامِّ الیهود و عُلمائِهم، فرقٌ مِن جهةٍ و تسویةٌ من جهةٍ؛

«حضرت امام جعفر صادق علیه‌ السّلام در جواب آن مرد گفتند: بین عوام ما و علمای ما و بین عوام یهود و علمای یهود، از جهتی فرق است و از جهتی تساوی.»

أمّا مِن حیثُ استَوَوْا: فإنّ اللَه قد ذمَّ عوامَّنا بِتقلیدِهم علماءهم کما ذمَّ عوامَّهم؛

«امّا از آن جهتی که عوام ما با عوام یهود یکی هستند و هیچ فرقی ندارند: خدای علیّ أعلی عوام ما را هم از تقلید علمایشان منع کرده است کما اینکه عوام یهود را از تقلید علمایشان منع کرده است.»

و أمّا مِن حیثُ افتَرَقوا فلا؛ «امّا از آن جهتی که عوام ما و عوام آنها فرق دارند: عوام ما مورد مذمّت نیستند و عوام آنها مورد مذمّت هستند.»

قال: بَیِّن لی یا ابنَ رسولِ اللَه! «آن مرد به حضرت صادق گفت: این مطلب را قدری برای من شرح بدهید و بیان کنید، ای فرزند رسول خدا!»

## حرمت تبعیّت از علمای سوء و فاسق

قال علیه السّلام: إنّ عوامَّ الیهود کانوا قد عَرفوا عُلَماءَهم بالکِذب الصِّراح، و بأکل الحَرام و الرِّشاء، و بِتَغییر الأحکام عَن واجِبِها بالشَّفاعات و العِنایات و

المُصانَعات، و عَرَفوهم بالتَعَصُّب الشّدید الّذی یُفارقونَ به أدیانَهم، و أنّهم إذا تعصَّبوا أزالوا حقوقَ مَن تَعصَّبوا علیه، و أعطَوْا ما لا یَستحِقُّه مَن تعصَّبوا له مِن أموال غیرِهم، و ظَلَموهم مِن أجلِهم، و عَرَفوهم یُقارِفون المُحَرَّمات، و اضطُرّوا بِمعارِف قلوبهم إلی أنّ مَن فعَل ما یَفعَلونه فهو فاسقٌ لا یجوز أن یُصَدَّقَ علی اللَه و لا علی الوسائطِ بینَ الخَلق و بین اللَه؛ فَلِذلک ذَمَّهم لما قَلَّدوا مَن قد عَرَفوه، و مَن قد عَلِموا أنّه لا یجوزُ قبولُ خَبَرِه و لا تَصدیقُه فی حِکایته و لا العملُ بِما یُؤَدّیه إلیهم عَمَّن لَم یُشاهِدوه، و وَجَبَ علیهم النّظرُ بِأنفسهم فی أمر رسولِ اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم، إذ کانت دلائلُه أوضحَ من أن تَخفیٰ، و أشهرَ مِن أن لا تَظهَرَ لهم.

«حضرت صادق علیه السّلام می‌فرمایند:

عوام یهود علمایشان را می‌شناختند که آنها دروغ می‌گویند، علمایشان دروغ صریح می‌گویند (می‌دیدند این عالم در اینجا دروغ گفته است، با این حال دنبالش می‌رفتند. مگر این عالم واسطۀ تو و خدا نیست، اگر یک دروغ از او شنیدی، دومرتبه نمی‌توانی دنبالش بروی و او را حجّت بین خود و خدا قرار بدهی. او حجّت بین تو و بین شیطان خواهد بود!)

عوام یهود علمای خودشان را به کذب صریح و به أکلِ حرام می‌شناختند، مال حرام می‌خوردند و رشوه می‌گرفتند، و احکام را از حق و واقعش تغییر می‌دادند. روی مصلحت‌هایی که به وضع شخصی آنها و موقعیّت آنها می‌افزود، حرام را حلال، و حلال را حرام می‌کردند. و بعضی‌ها آنها را در امری شفیع و واسطه قرار می‌دادند و آنها به واسطۀ آن شفاعت، حکم خدا را تغییر می‌دادند، مسامحه می‌کردند، پایین می‌آمدند، مداهنه می‌کردند، سست می‌گرفتند، و به بعضی از عنایات و جهات، حکم خدا را تغییر می‌دادند.

عوام یهود می‌فهمیدند که علمایشان این‌طور هستند و این را درک می‌کردند. (حالا عوام یهود از تورات خبر ندارد و از واقع صفات پیغمبر که در تورات است خبر ندارند؛ امّا آیا این را هم نمی‌فهمد که این آدم دروغ‌گویی است و این کار و آن کار را کرده است؟! اینها را می‌فهمیدند!)

و علاوه بر این می‌فهمیدند که این علمایشان یک تعصّب شدیدی دارند که به واسطۀ آن تعصّب شدید دینشان را زیر پا می‌گذارند. (وقتی آن تعصّب گُل می‌کند و آن حمیّت جاهلیّت بروز می‌کند، دیگر دقّت به امر دین ندارد که کلامشان جزء دین محسوب شود؛ می‌گوید: آن مرام و عقیده و کلام من باید به کرسی بنشیند!) این جهت دوّم.

جهت سوّم: عوام یهود می‌دانستند که این علما وقتی بر علیه کسی تعصّب پیدا می‌کنند و با کسی بد می‌شوند، ریشۀ او را می‌کنند و نمی‌گذارند حقوق واجبۀ او به او برسد؛ و به کسی که نظر مرحمت دارند، بیش از مقدار او به او می‌دهند و به او بیشتر عنایت می‌کنند و بیشتر دست بر سر او می‌کشند و بیشتر از اموال به او می‌دهند؛ از اموال کی؟! از اموال افرادی که باید این اموال به آنها برسد، امّا به ظلم و عدوان به شخصی می‌دهند که از اطرافیان خودشان است؛ به آنها ظلم می‌کنند برای رسیدگی به کسانی که با اینها رفاقت دارند.

جهت چهارم: ”عَرَفوهم یُقارفون المُحَرّمات“ اینها می‌دیدند که علمایشان کارهای حرام انجام می‌دهند، در شریعت خودشان حرام بیّن انجام می‌دهند!

وقتی این‌طور شد، این عوام یهود مجبور و مضطرّند به آن ادراکی که خدا به آنها و به وجدان بیدار آنها داده است، مراجعه کنند و بگویند: ما نباید افرادی را که عملشان این‌طور است، واسطۀ بین خود و خدا بگیریم. امّا اینها به آن وجدان خودشان نگاه نکردند و به ادراک خودشان توجّه نکردند و عقل خود را مخفی کردند، پا روی درک خود گذاشتند و کورکورانه دنبال علمایشان رفتند.»

 این عبارت معجزه است ها!

و اضطُرّوا بِمعارف قلوبهم إلی أنّ مَن فعل ما یَفعَلونه فهو فاسقٌ، لا یجوز أن یُصَدَّقَ!

«خدا اینها را مجبور و مضطر کرد به ادراک باطن و دل خود که اینها

بفهمند: کسی که فعلش این‌طور است، فاسق است و جایز نیست که انسان او را مصدَّق قرار بدهد بر خدا، و او را مصدَّق قرار بدهد بر وسائطی که بین خلق و خدا است.

پس به این جهت خدای علیّ أعلی مذمّت کرد آن کسانی را که می‌دانند: قبول خبر از این علما و تصدیق حکایت‌هایشان جایز نیست، و عمل کردن به آنچه که آنها خبر می‌دهند از پیغمبر و امام و آن کسانی که انسان آنها را ندیده است، جایز نیست.

انسان باید به‌واسطه، مطمئن باشد. واسطه هم که فاسق است و فاجر است و کاذب؛ پس او به واسطۀ یک فاسق فاجر به کلام پیغمبر و امام عمل می‌کند. این را عوام درک می‌کنند، امّا به دنبالش نمی‌روند، و باز هم کورکورانه روی همان روشی که رفته‌اند می‌روند. بر این عوام واجب است که با همان معارف قلب خود و ادراکات واقعی خود، بر امر رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله نظر کنند؛ چون دلایل خدا واضح‌تر است از اینکه مخفی بشود، و مشهور‌تر و روشن‌تر است از اینکه بر آنها آشکار نشود. این عیب عوام یهود است که خدای علیّ أعلی آنها را مذمّت می‌کند.»

## مذمّت عوام امّت پیغمبر در تبعیّت از علمای سوء

و کذلک عوامُّ أُمَّتِنا إذا عَرَفوا مِن فُقَهائهم الفسقَ الظّاهرَ، و العَصَبیَّةَ الشَّدیدةَ، و التَّکالُبَ علی حُطامِ الدّنیا و حرامِها، و إهلاکَ مَن یَتَعصّبون علیه و إن کان لِإصلاحِ أمرِه مُستَحِقًّا، و بالتّرَفرُفِ بِالبرّ و الإحسان علی مَن تَعَصَّبوا له و إن کان للإذلال و الإهانة مُستَحِقًّا؛ فمَن قلَّد مِن عوامِّنا مِثلَ هؤلاء الفقهاء فَهُم مثلُ الیَهود الّذین ذَمَّهم اللَه بالتقلید لِفَسَقَةِ فقهائهم.

«امّا عوام امّت ما، اگر از فقهای خودشان فسق ظاهر دیدند، می‌گویند: فسق ظاهر می‌کند، و بر ادراکات خود عصبیّت شدید دارد، و بر حُطام دنیا و مال دنیا و بر حرام خدا چنگ می‌زند، و به دنیا و به ریاست متوجّه است. (از آقایی [و ریاست] خیلی کِیف می‌کند، از مال حرام خیلی کِیف می‌کند.) و هم‌چنین دوست دارد کسی را که از او بدش می‌آید، هلاک کند، اگرچه آدم خوبی باشد و سزاوار باشد که انسان امر او را اصلاح کند. و کسی که از او

خوشش می‌آید، و لو آدم بد و فاسق و فاجری باشد، چون از او خوشش می‌آید، به او احسان و بِرّ می‌کند، به او و به زن و بچّه‌اش می‌رسد، خانه برای او می‌خرد، ترفرف می‌کند. (ترفرف می‌دانید چیست؟ مرغی مثل باز یا عقاب که می‌خواهد روی زمین بنشیند، قبل از اینکه روی زمین بنشیند، مدام به شکل دایره دنبال صید خودش پر می‌زند؛ این را می‌گویند رفرف الصّید.) یعنی: این عالِم نسبت به آن کسی که نظر رحمت دارد و می‌خواهد به او برسد، تمام اطراف و جوانب او را تماشا می‌کند که مبادا از او برنجد؛ به او رسیدگی می‌کند، مال می‌رساند، چه می‌کند و چه می‌کند... تا اینکه از دست او آزرده نشود و از آن عالم حمایت کند. با اینکه آن شخص یک آدم فاسق و فاجری است!»

و لِلإذلال و الإهانة مُستحِقًّا؛

«سزاوار است این عالم او را ذلیل کند، اهانت کند و دور کند؛ امّا این کار را نمی‌کند، او را نزدیک می‌کند!

پس هر کسی از عوام ما که از مثل این فقها تقلید کند، مثل عوام یهود هستند که خدای علیّ أعلی آنها را به واسطۀ تقلید کردن از فَسَقۀ‌ فقهایشان ذمّ می‌کند.»

 این از آن جهتی است که حضرت فرمود: عوام ما و عوام یهود یکسان هستند؛ و همان‌طور که آنها مسئول هستند، اینها هم مسئول هستند، فرق نمی‌کند. عوام شیعیان ما همه مُصاب نیستند و همه هر کاری بکنند، بهشتی نیستند! خداوند علیّ أعلی روی ادراک باطن و نسبت به معرفتی که خودش به هر کس داده، او را مؤاخذه می‌کند؛ کجا رفتی و دستت را به چه کسی دادی؟

 اینها فرمایشات حضرت امام جعفر صادق علیه‌ السّلام در جواب آن مرد است، که حضرت امام حسن عسکری علیه‌ السّلام نقل می‌کند.

 «فأمّا مَن کان مِنَ الفُقَهاء صائناً لنفسه» این جمله قسمتی از این روایت است که فقهاء نقل می‌کنند. اصل روایت را برایتان خواندم:

## اختلاف مراتب علما

فأمّا مَن کان مِن الفُقَهاء صائنًا لنفسه، حافظًا لدینه، مُخالِفًا علی هواه، مُطیعًا لأمر مولاه؛ فللعوامّ أن یُقلِّدوه؛

«امّا آن دسته از فقهائی که نفس خود را از شهوات و غفلات و از خلاف رضای خدا نگاه می‌دارند و دندان روی جگر می‌گذارند، و ترک نفس می‌کنند و دنبال شهوت، ریاست، آقایی، مال‌طلبی و اینها نمی‌روند؛ دین خدا را هم حفظ می‌کنند، و مخالفت هوای نفس خود انجام می‌دهند و سر تا پا مطیع امر مولایشان هستند (که خدا چه گفته است، پیغمبر چه گفته است، امام چه گفته است، به آن عمل کنند و از خودشان اجرا نکنند.) بر عوام واجب است و بر عهدۀ عوام است که از این دسته فقها تقلید کنند.»

و ذلک لا یکونُ إلّا بعضَ فقهاءِ الشّیعةِ، لا جمیعَهم؛ «و این افراد نیستند مگر بعضی از فقهای شیعه، نه همۀ فقهای شیعه.»

فإنّه مَن رَکِب مِن القبائحِ و الفواحشِ مراکبَ فَسَقَةِ العامّةِ، فلا تَقبَلوا منّا عنه شیئًا و لا کرامةَ؛

«دسته‌ای از فقها را می‌بینیم که کارهای بد و وقائح و فواحش انجام می‌دهند؛ مانند فسقۀ از عامّه و مانند علمای سنّی که کارهای زشت انجام می‌دهند. اگر دیدید بعضی از فقهای شیعه هم در روش مثل آنها هستند، از آنها مطلبی را که از ما نقل می‌کنند، قبول نکنید، و آنها کرامت و بزرگی ندارند و اصلاً حرفشان در نزد شما احترام نداشته باشد!»

## اقسام افرادی که از ائمّه کسب علم کرده‌اند

و إنّما کَثُرَ التخلیطُ فیما یُتحمَّلُ عنّا أهل البیت لذلک؛ لِأنّ الفَسَقةَ یتحمّلون عنّا فیحرِّفونه بِأسرِه بِجَهلِهم، و یَضَعون الأشیاءَ علی غیرِ وجهِها لقلّةِ معرفتهم.

 اینجا دیگر حضرت امام جعفر صادق علیه‌ السّلام ناله‌اش بلند است و می‌فرماید:

«ما از دست این مردم چه کار کنیم؟ واقعاً ما را خسته کرده‌اند! مردم [در برابر] این علوم صافی، این اسرار، این حِکَم و این آیاتی که ما برای آنها بیان می‌کنیم، چند دسته‌اند:

دستۀ اوّل: دستۀ جَهَله هستند که می‌آیند و این علوم را از ما می‌گیرند و تحریف می‌کنند و برمی‌گردانند و احکام و اشیاء را بر غیر وجه خود قرار می‌دهند و به خورد مردم می‌دهند. ”لِقلّة معرفتهم“؛ معرفتشان کم است، اینها اشخاصی هستند که غرضی ندارند، ولی معرفتشان کم است. افرادی هستند که احکامی را از ما می‌گیرند، ”بِأسرِه“ و بجمیعها تحریف می‌کنند و برای مردم نقل می‌کنند. از ما یک مطلبی می‌شنوند و با افکار خودشان مخلوط می‌کنند و می‌گویند: حضرت صادق این‌طور گفت! درحالی‌که ما بیزاریم از آنچه که به ما نسبت می‌دهند.»

و آخَرون یَتَعمّدون الکِذْبَ علینا لِیَجُرّوا مِن عَرَضِ الدّنیا ما هو زادُهم إلی نارِ جهنّم؛

«دستۀ دوّم: دستۀ دیگر مردمانی مُغرض، فاسق، فاجر، ناصبی و دشمن ما هستند ـ مانند بسیاری از اهل تسنّن ـ که عمداً به ما دروغ می‌بندند؛ برای اینکه به یک حُطامی از حطام‌های دنیا و به یک عَرَضی از عَرَض‌های دنیا برسند. این عرض‌های دنیا آنها را به واسطۀ افعالشان ـ مثل این دروغ ـ به نار جهنّم نزدیک‌تر می‌کند. (مثلاً دروغ می‌گویند تا از دربار معاویه رشوه بگیرند.)»

## ضرر علمای منافق‌صفت بر شیعیان، از لشکر یزید بر امام حسین علیه السّلام، بیشتر است

و مِنهم قومٌ نُصّابٌ ـ لا یَقدِرون علی القَدحِ فینا ـ یتعلَّمون بعضَ علومِنا الصّحیحَةِ، فیَتوَجَّهون به عند شیعَتِنا، و یَنتَقِصون بنا عند نُصّابِنا؛ ثّم یُضیفون إلیه أضعافَ و أضعافَ أضعافِه مِنَ الأکاذیبِ علینا الّتی نحنُ بُرَآءٌ منها، فیَتقَبَّله المُستَسلمون من شیعتِنا علی أنّه مِن علومِنا، فضَلّوا و أضلّوا. و هم أضَرُّ علی ضُعفاءِ شیعَتِنا مِن جَیش یزیدَ علی الحسین بن علیّ علیه السّلام و أصحابِه!

«دسته سوّم: جماعتی هستند که نمی‌توانند به ما ایراد کنند و به ما نسبت بدی و نسبت دروغ بدهند؛ (اگر به ما نسبت دروغ بدهند، از آنها خریدار ندارد. اگر بگویند حضرت صادق دروغ گفت یا فلان کار را کرد، کسی از آنها نمی‌پسندد! در یک جایی هستند که همه حضرت صادق را می‌شناسند؛ یک جای دورتری نیست که بتوانند هرچه می‌خواهند از طرف حضرت

دروغ بگویند؛ یک جایی است که مردم حضرت را می‌شناسند و آنها نمی‌توانند به حضرت صادق و ائمّه دروغ ببندند.)

اینها پیش ما یا شاگردان ما می‌آیند و بعضی از علوم صحیحۀ ما را تعلّم می‌کنند. وقتی این علوم صحیحۀ شیعه را تعلّم کردند، پیش شیعیان می‌روند و نقل می‌کنند که ما از حضرت صادق این‌طور شنیدیم و آن‌طور شنیدیم؛ بعد اینها در نزد شیعه موجّه می‌شوند و می‌گویند: راوی حدیث است! این از یک طرف. امّا پیش دشمنان ما می‌روند و این مطالبی را که نقل کردیم، با کم و زیادش تحویل آنها می‌دهند و از آنها رشوه می‌گیرند. دو پهلو کار می‌کنند؛ در نزد عوام شیعه خودشان را عالم متّقی صد در صد جلوه می‌دهند، و در نزد دشمنان ما خودشان را [طور دیگری] جلوه می‌دهند و می‌گویند: من که پیش حضرت صادق می‌روم برای این است که اسرار آنها را دربیاورم و بر علیه آنها کتاب بنویسم، نه اینکه حرف آنها را قبول دارم.

مطالب را از ما خوب می‌گیرند، سپس به آنچه از ما گرفتند اضافه می‌کند أضعاف (چندین برابر) و أضعافَ أضعاف (چندین برابر برابر)، از دروغ‌هایی که بر ما می‌بندند و ما بریء هستیم! و این دروغ‌ها را با علوم صحیح ما مخلوط می‌کنند، دو کلمۀ حق می‌گویند و چهارتا باطل، که کسی نتواند جدا کند و با هم اشتباه شود. آن‌وقت مردمان بیچاره و مُستَسلِمون از شیعیان ما حرف‌های اینها را قبول می‌کنند. می‌گویند: او قال الصادق می‌گوید، لذا حرف‌های اینها را قبول می‌کنند؛ بنابراین خیال می‌کنند که همۀ حرف‌هایشان از علوم ماست!

پس خود این جماعت همه گمراه می‌شوند و جماعت مردم را هم گمراه می‌کنند. این علما أضرّ هستند؛ یعنی ضررشان بیشتر است بر ضعفای شیعۀ ما، از ضرر جیش یزید بن معاویه بر حسین بن علی و اصحابش؛ چه اندازه جیش یزید بن معاویه بر حسین بن علی و اصحابش ضرر داشت، اینها ضررشان بیشتر است!»

فإنّهم یَسلُبونَهم الأرواحَ و الأموال، و هٰؤلاء علماءُ السّوءِ النّاصبونَ المُتشبِّهون بِأنّهم لنا مُوالون و لأعدائنا مُعادون، و یُدخِلون الشَّکَّ و الشّبهةَ علی ضُعفاء شیعَتِنا، فَیُضِلّونَهم و یَمنَعونَهم عن قَصدِ الحقِّ المُصیب.

 چرا ضرر اینها بر امّت بیشتر است از جیش یزید بن معاویه بر امام حسین و اصحابش؟

«برای این جهت که: آنها آمدند ارواح حسین بن علی و اصحابش را بردند و اموال را غارت کردند؛ امّا این علمای سوء که ناصبی و دشمن ما هستند، احکام را تغییر می‌دهند و خودشان را شبیه دوستان و موالیان واقعی ما می‌کنند، و این‌چنین به مردم نشان می‌دهند که اینها موالی با ائمّه هستند، نشان می‌دهند که دشمن دشمن اهل بیت هستند، امّا مطالب بیجا و غلطی را با شکّ و شبهه و با نهایت تردستی در قلوب ضعفای شیعۀ ما داخل می‌کنند، پس آنها را اضلال می‌کنند و از قصد حق گمراه می‌کنند، یعنی آنها از ارادۀ راه حق ـ که مسبّب است تا انسان را به واقع برساند ـ منع و جلوگیری می‌کنند و نمی‌گذارند که این بیچاره‌ها راه پیدا کنند.»

## کیفیّت هدایت و دستگیری خداوند از طالب واقعی راه حق

لا جَرَمَ أنّ مَن عَلِم اللَه من قَلبه مِن هٰؤلاء القومِ أنَّه لا یریدُ إلّا صیانةَ دینِه و تعظیمَ ولیِّه، لم یَترُکهُ فی یدِ هذا المتلبِّس الکافر.

 وقتی اینها به جان مردم می‌افتند، هریک از مردم را به این طرف و آن طرف می‌برند، و مردم هم دلشان می‌خواهد و به دنبالشان می‌روند و به معارف قلوبشان مراجعه نمی‌کنند!

«امّا اگر در بین مردم آدم دل‌سوخته‌ای باشد، آدمی که طالب حق باشد و به دنبال امامش بگردد، و حکم واقعی خدا گمشدۀ او باشد و بخواهد آن را به‌دست بیاورد؛ لا جرم آن افرادی که خدا بداند آنها در قلبشان قصدی ندارند الاّ اینکه دین خود را حفظ کنند و اطاعت ولیّ خدا را ترک نکنند، خدا این افراد را در دست این علمای متلبّس کافر باقی نمی‌گذارد و بیرونشان می‌آورد.»

و لکنّه یُقَیِّضُ له مؤمنًا یَقِفُ به علی الصّواب؛ «یک مؤمنی را می‌گمارد که آنها را از بین این علمای سوء بیرون بکشد و راه صلاح را به آنها تعلیم کند.»

ثّم یُوَفِّقُه اللَه للقبول منه؛ «آن‌وقت خداوند علیّ أعلی آن عوام را هم موفّق می‌کند که از این مؤمن حرف بشنود.»

فَیَجمَعُ اللَه له بِذلک خیرَ الدّنیا و الآخرة؛ «و نتیجه این است که خداوند علیّ أعلی برای آن مؤمن خیر دنیا و آخرت را جمع کرده است.»

و یَجمَعُ علی مَن أضلّه لعنًا فی الدُّنیا و عذابَ الآخرة؛ «و در آن کسی که می‌خواست گمراه کند (آن علمای سوء)، لعن دنیا و آخرت را جمع کرده است.»

 خوب توجّه کردید؟!

## صفات بدترین علمای امّت

ثمّ قال: «قال رسولُ اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: ”أشرارُ علماءِ أُمّتنا المُضِلّون عنا، القاطعونَ لِلطُّرُق إلینا، المُسَمّون أضدادَنا بأسمائِنا، المُلَقِّبون أندادَنا بألقابِنا، یُصَلّون علیهم و هم لِلّعن مُستحِقّون، و یَلعَنونا و نحنُ بِکَراماتِ اللَه مَغمورون، و بصلواتِ اللَه و صلواتِ ملائکتِهِ المقرَّبینَ عَلَینا عن صَلَواتهم مُستَغنون.“»

«سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمودند که: حضرت رسول صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرموده‌اند:

شرورترین و بدترین علمای امّت ما آن کسانی هستند که مردم را از راه خدا منحرف می‌کنند، مردم را از ما منحرف می‌کنند، رابطۀ مردم را با خانۀ پیغمبر و امام می‌بندند.»

 [علمای سوء می‌گویند]: کلام پیغمبر را شنیدی، دیگر برو عمل کن، چرا هر روز می‌خواهی بروی خانۀ پیغمبر؟! پیغمبر از دار دنیا رفت و کتاب و سنّت گذاشت! دیگر این علی کیست؟! یکی از افراد مردم است که سؤال کرده و روایات را از پیغمبر جمع کرده است! او چه کرده است؟!

 این اشرار علمای امّت من هستند!

القاطعون للطُّرُق إلینا؛ «راهی را که مردم می‌خواهند با ما باز کنند، اینها می‌آیند می‌بُرند.»

المُسَمّون أَضدادَنا بأسمائنا؛ «اسم ما را بر ضدّ ما می‌گذارند.»

 اسم ما چیست؟ امیرالمؤمنین! اسم امیرالمؤمنین را روی ضدّ ما و دشمن ما می‌گذارند. اسم ما چیست؟ ولیّ اللَه! به آن دشمن ما می‌گویند: ولیّ اللَه؛ به او می‌گویند: امیرالمؤمنین؛ به او می‌گویند: حاکم عدل؛ به او می‌گویند: فلان... .

المُلَقِّبون أندادَنا بألقابنا؛ «أندادِ ما را که شریک ما هستند (شریک در اینجا یعنی مخالف نه شریکِ موافق)، به اسماء ما لقب می‌دهند.»

«بر آنها صلوات می‌فرستند، تعریف می‌کنند، تمجید می‌کنند، خطبه می‌خوانند؛ درحالتی‌که آنها مستحقّ لعن هستند! به ما لعن می‌کنند و ما را تکذیب می‌کنند، درحالتی‌که ما مستحقّ صلوات هستیم و به کرامات خدا مقرونیم و به او نزدیک‌تریم.

امّا ما به اینها چه احتیاجی داریم؟ صلوات خدا و سلام ملائکۀ مقرّبین بر ماست! وقتی خداوند علیّ أعلی و ملائک مقربین بر ما صلوات می‌فرستند، دیگر ما از صلوات آنها مستغنی هستیم. (صلوات آنها اگر بر ما باشد به درد خودشان می‌خورد نه به درد ما!)»

## بعد از ائمّه، علمای صالح بهترین افراد روی زمین‌اند

ثمّ قال: «قیل لأمیرالمؤمنین علیه السّلام: مَن خَیرُ خلقِ اللَه بعد أئمّةِ الهُدی، و مصابیحِ الدّجی؟ قال: ”العلماءُ إذا صَلَحوا.“»

 حضرت صادق علیه السّلام بعد از اینکه این روایت و این روایات اخیر را از رسول خدا نقل کردند، فرمودند:

«از امیرالمؤمنین علیه‌ السّلام سؤال شد: بعد از ائمّۀ هدی بهترین افراد روی زمین چه کسانی هستند که آنها چراغ‌های هدایت بشرند؟

حضرت فرمود: آنها علما هستند اگر صالح باشند. عالمِ صالح چراغ راه هدایت مردم است.»

## علمای فاسد شرار خلق خدا هستند

«قیل: فَمَن شِرارُ خلق اللَه بعدَ إبلیسَ و فرعونَ و نمرودَ، و بعدَ المُتَسَمّین

بأسمائکم، المُتَلقِّبین بألقابکم، و الآخذین لأمکِنَتِکم، و المتأمّرین فی ممالِکِکُم؟

قال: ”العلماء إذا فَسَدوا، هم المُظهِرون لِلأباطیل، الکاتمون للحقائق، و فیهم قال اللَه عزوّجلّ: ﴿أُوْلَـٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّـٰعِنُونَ \* إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ﴾.“[[16]](#footnote-16)

«از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام سؤال کردند: پس بیان بفرمایید که بدترین خلق خدا بعد از ابلیس و نمرود و فرعون و بعد از آن اشخاصی که اسماء شما را به خود نسبت می‌دهند و خود را امیرالمؤمنین می‌دانند و القاب شما را گرفتند و دزدیدند، و بعد از آن کسانی که شما را از خانه‌های خود بیرون کردند و مکان‌های شما را غضب کردند، و بعد از آن کسانی که در ممالک شما امر و نهی می‌کنند؛ شرارترین خلق خدا بعد از آنها کیست؟

امیرالمؤمنین فرمودند: علما هستند اگر فاسد بشوند. علمای فاسد شرار خلق خدا هستند؛ چون آنها به‌جای بیان حقایق، اباطیل را اظهار می‌کنند و اظهار باطل می‌کنند؛ و به‌جای بیان حقایق، حقایق را مکتوم می‌دارند، می‌دانند امّا نمی‌گویند و مخفی می‌کنند. خدای عزّوجلّ دربارۀ آنها فرموده است:

﴿أُوْلَـٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّـٰعِنُونَ﴾؛ ”این افراد را خدا لعنت می‌کند، و لعنت‌کنندگان هم آنها را لعنت می‌کنند.“»[[17]](#footnote-17)

 واقعاً این روایتی است که اگر به قیمت طلا باشد، انسان باید آن را با آب طلا بنویسد. امّا اگر انسان [در مقام تعریف بگوید]: «این روایت این‌قدر قیمت دارد که آن را باید با آب طلا بنویسیم» این روایت را تعریف نکرده است، بلکه طلا را تعریف کرده است نه روایت را! روایتی که باید با طلا بر روی گونه‌های حوریه‌های بهشتی نوشت، یا «أن یُکتب بِالنور علیٰ خُدود الحور» یعنی با نور روی گونه‌های حوریه‌های بهشتی نوشت. اگر این روایات با نور به روی گونه‌های حوریه‌های بهشتی نوشته بشود، آن حوریه شرف پیدا کرده است و آن نور شرف پیدا کرده است، نه این مطالب! إن‌شاء‌اللَه امیدواریم که این مطالب را خداوند علیّ أعلی با آن نور حقیقت خودش در قلب‌های ما و در سِرّ ما بنویسد، و ما را [در حریم خود] وارد کند. و تعمّق کنیم تا این روزهای دنیای ما همین‌طور نگذرد، که دست بلند کنیم و ببینیم دستمان خالی است، عمرمان گذشت و کاری نکردیم و همین‌طور امروز به امید فردا، فردا به امید پس‌فردا، و امروز به امید دیروز و فردا به امید امروز! این غلط است.

 واقعاً اگر ما امروز از حضرت امام حسن عسکری علیه‌ السّلام، پدر امام زمان بخواهیم عیدی ما را فقط فهمیدن حقایق همین روایتی که از آن حضرت برای ما بیان شده است قرار بدهد، برای ما کافی است. إن‌شاء‌اللَه امیدواریم که عیدی ما را همین قرار بدهد. عیدی، عیدی مادّی نیست!! عیدیِ ما درجات و مراتب دارد؛ با این کارها همین‌طور به ما عیدی می‌دهند، می‌دهند، می‌دهند تا آنجایی که آن عیدی از همۀ عیدی‌ها بالاتر است!

 امیدواریم که إن‌شاء‌اللَه خداوند از آن عیدی‌ها نصیب ما کند، و ما را از شیعیان خُلّص حضرت امام حسن عسکری قرار بدهد. و در احوالمان، در اقوالمان، در اهدافمان، در مطالباتمان، در افعالمان، هویٰ و هوس و خیالات باطل و اوهام و تکالب به دنیا و مال‌طلبی و زیاده‌طلبی و حُبّ ریاست و حُبّ شخصیت و هرچه را که ما را از راه خدا دور می‌کند، در ما قرار ندهد؛ و آنچه را هم که در ما هست، به برکت این خاندان، بزداید و بسوزاند و ببرد و ما را وارد در عالم نور کند، از آنجا هم وارد در عالم نور دیگر؛ ﴿نُّورٌ عَلَىٰ نُورٖ يَهۡدِي ٱللَهُ لِنُورِهِۦ مَن يَشَآءُ وَيَضۡرِبُ ٱللَهُ ٱلۡأَمۡثَٰلَ لِلنَّاسِ﴾.[[18]](#footnote-18)

 پنج صلوات ختم کنید!

 اللَهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد

1. الدرّ النظیم، ص ٧٣٧. [↑](#footnote-ref-1)
2. مطلع انوار، ج ٩، ص ٤٢٧ به نقل از الشّیعة و التشیّع، ص ٢٧٠؛ مطلع انوار، ج ٦، ص ٤٢٦ به نقل از ریاض السّالکین، ج ١، ص ١٩٥؛ بحار الأنوار، ج ٤٧، ص ٩ یکی از علل این امر را سعایت و حسادت جعفر کذّاب بیان نموده‌اند. (محقّق) [↑](#footnote-ref-2)
3. الکافی، ج ١، ص ٥٠٣. [↑](#footnote-ref-3)
4. شایان دقّت است این مطلبی که مرحوم علاّمه ـ رضوان الله علیه ـ تذکّر دادند که: «من خودم خیلی محتاج هستم به اینکه موعظه بشنوم.»

   در خبر است که:

   قالَ رسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم لِابنِ مَسعودٍ: «اِقرَأْ عَلَیَّ!» قالَ: فَفَتَحتُ سورَةَ النِّساءِ، فَلَمّا بَلَغتُ ﴿ ﴾ (سوره نساء (٤) آیه ٤١)، رَأَیتُ عَیناهُ تَذرِفانِ مِنَ الدَّمعِ، فَقالَ لی: «حَسبُکَ الآن‌.» (بحار الأنوار، ج ٨٩، ص ٢١٦)

   «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به ابن‌مسعود امر فرمودند: ”قرآن بخوان!“

   ابن‌مسعود شروع کرد به خواندن قرآن از اوّل سورۀ نساء تا این آیه: ﴿در چه حال هستی ای پیغمبر، در وقتی که ما در روز قیامت از هر امّتی یک گواه و شاهد بر اعمالشان بیاوریم، و تو را شاهد و گواه بر اعمال آن گواهان قرار دهیم؟!»

   در اینجا پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم گریه کردند و فرمودند: ”دیگر کافی است!“»

   رسول خدا آیات را استماع می‌کرد و اشک از چشمانش سرازیر بود درحالی‌که قرآن از نفس مطهّر و متّصل به غیب خود آن حضرت صادر می‌گردید و به مخاطبین القا می‌گردید. از اینجا معلوم می‌شود که تأثیر شنیدن و استماع حتّی در صورت اطّلاع مخاطب بر مطلب قابل انکار نمی‌باشد.

   و لذا بزرگان شرایطی را برای منبر و منبری مدّ نظر داشته‌اند و به آن پایبند بوده‌اند، و از جملۀ آنها اینکه:

   منبر باید پشت به قبله باشد تا اینکه مستمعین رو به قبله بنشینند و به سخنان خطیب گوش فرا دهند. و خطیب باید از منبر برای ایراد خطابه استفاده کند نه از تریبون، زیرا تریبون از دست‌آوردها و فرهنگ غرب آمده است و قطعاً تأثیری که از منبر برای مستمعین حاصل می‌شود هیچ‌گاه به‌واسطه تریبون و میز پیدا نخواهد شد.

   مطلب دیگر اینکه: منبری باید میزان معرفت و سطح آگاهی شنوندگان را مدّ نظر قرار دهد و مطابق با سعۀ معرفتی آنان مطلب را انتخاب کند و آنها را بالا آورد و رشد دهد، و بالاتر از حدّ فهم آنان سخن نگوید. و اینکه بعضی می‌گویند: «ما سخن خود را می‌گوییم، مخاطبین خود افق فهم و درک خویش را بالا آورند!» سخن غلطی است؛ زیرا اولاً وظیفۀ ارتقاء معرفت و بصیرت بر عهدۀ شخص خطیب است، و الاّ دیگر سخن گفتن معنی و مفهومی نمی‌داشت! ثانیاً مخاطب به واسطۀ عدم درک صحیح از سخنان خطیب، دلسرد و کسل می‌گردد و دیگر جایی برای رشد و صعود او باقی نمی‌ماند.

   خطیب نباید سخن خود را به درازا بکشاند و موجب ملال و افسردگی افراد گردد، زیرا طولانی شدن خطابه آثار مطلوب خود را زائل می‌گرداند. منبر از حدود چهل و پنج دقیقه تجاوز نکند. و اگر از صدای خوش بهره‌مند است، در میان خطابه چند بیتی از اشعار آبدار حضرت مولانا جلال الدین رومی و حافظ شیرازی و سایر بزرگان از اهل معرفت با صدای خوش بخواند که باعث نزول رحمت و استجلاب فیض خواهد شد.

   مطلبی را که برای ارائه انتخاب می‌کند، با استفاده از آیات وحی و احادیث مستند از حضرات معصومین علیهم السّلام و سخنان اهل معرفت باشد، و از مطالب روزمرّه که همگان از آنها مطّلع می‌باشند پرهیز نماید. و بداند که طرح مفاهیم و مبانی نورانی معرفت، موجب تغیّر و تحوّل حال و هوای مجلس و نزول برکات است؛ و در مقابل، مطالب سست و عادی، آن نورانیّت و روحانیت را از فضای مجلس سلب می‌نماید.

   بنابراین خطیب باید پیش از خطابه کاملاً به اطراف و جوانب مسئله اشراف داشته باشد، و برای تحصیل این منظور ساعت‌ها به مطالعه در منابع و مدارک بپردازد. و اگر آیه و روایتی می‌آورد، یا از روی نوشته‌ای بخواند و یا اگر از حفظ می‌خواند باید بدون غلط و دقیق خوانده شود. و نسبت به مطالبی که خود هنوز به عمق و درک کافی آنها نرسیده است، سخنی نگوید و مردم را به اشتباه و ابهام و خدای ناکرده انحراف نیندازد. مطلب برای گفتن بسیار است، دلیلی ندارد که انسان بخواهد به آن مطالب بپردازد و خلاصه عرض اندامی بکند. ورود در این‌گونه مباحث را بر عهدۀ اهل فن و اهل خبره قرار دهد.

   منبری باید بداند همین‌که بر روی منبر قرار می‌گیرد، در جایگاه رسول خدا و ائمّه هدی سلام الله علیهم قرار می‌گیرد و فقط باید به آنان فکر کند و هیچ فرد و شخصیّت دیگری را در نظر نیاورد، و بداند باید در روز قیامت به صاحب شریعت و والی أمر، حضرت حجّة بن الحسن ارواحنا فداه پاسخگو باشد؛ پس زنهار زنهار که شخصیّت دیگری را ـ هرکه می‌خواهد باشد ـ در این موقف بگنجاند و در راستای ترویج و تبلیغ او سخنی بر زبان براند!

   افرادی که در مجلس حضور پیدا می‌کنند نباید نامی از آنها برده شود و یا برای واردین صلوات فرستاده شود. و اگر در مجلس ختم و ترحیم شخصی سخن می‌گوید فقط باید به بیان مناسبات این موضوع بپردازد و مردم را به سمت و سوی عالم آخرت و عقبات در پیش رو تنبّه و توجّه دهد، و از بیان اوصاف و حالات دنیوی و شخصیّت متوفّی پرهیز کند، مگر اینکه در راستای حرکت و سیر به عالم عقبیٰ باشد و تذکر آن موجب تنبّه و توجّه شود.

   در این مجالس خطیب باید به ذکر سنن مشروعه و آداب وارده از شرع مقدّس بپردازد و مردم را به سمت اتّباع از سنّت اسلام و تشیّع سوق دهد، و اعوجاج و انحرافی را که در طیّ زمان بر این سنّت وارد شده است توضیح دهد. مثلاً راجع به اقامه مجالس عزا و ترحیم باید بگوید که فقط سه روز است، و هفت و چهل و سال در شرع وارد نشده است، به خصوص اربعین که فقط مختصّ سیّدالشّهداء علیه السّلام می‌باشد و دربارۀ هیچ‌یک از معصومین نیز معمول نبوده است.

   منبری در قرائت روضه باید به مقاتل صحیح و مستند مراجعه کند، و از بیان آنچه در بین السنه و افواه رایج است پرهیز نماید.

   از جمله مطالبی که بسیاری از خطبا، علی الخصوص مداحان و ذاکرین، به غلط آن را سنّت و روش خویش قرار داده‌اند، مسئلۀ ذکر مصائب اهل بیت علیهم السّلام در مجالس جشن و سرور و موالید آنها است. مجلس جشن خصوصیّات خود را دارد و نباید با حزن و غم توأم شود، و الاّ آثار خود را از دست می‌دهد. ذکر مصیبت و روضه و حزن و گریه در مجالس سوگواری اهل بیت به جای خود، و جشن و سرور و شادی و انبساط در محافل و مجالس فرح به جای خود؛ آثار و برکات هر کدام از این دو مجلس برای تحوّل حال و نورانیّت نفس لازم است، و فقط منحصر به حزن و گریه بر مصائب آنها نمی‌باشد.

   منبری باید برای رضای خدا سخن بگوید و به‌هیچ‌وجه در فکر و ذکر هدیه و پاداش مادی نباشد و با صاحب مجلس درباره مبلغ سخنی نگوید، و حتّی پس از دریافت مقدار آن را نشمرد و از کمّیّت آن اطّلاع حاصل ننماید. و اگر احیاناً متوجّه مقدار آن گردید و آن را اندک شمرد، مبادا به روی آن شخص بیاورد و به رخ او بکشد، که در این صورت تمام زحمات و تلاش‌های او یکسره بر باد می‌رود و چیزی دست او را نخواهد گرفت و در باتلاق هواهای نفسانی و تعلّقات شهوانی فرو خواهد رفت.

   منبری در گفتار نباید ملاحظۀ مصالح دنیوی و شئون مادی را بکند، بلکه آنچه را که خیر و صلاح مخاطبین می‌پندارد باید بیان کند و ملاحظه‌ای ننماید. و اگر به جایی قول داده است، جای دیگر نرود و به تعهّد خود ملتزم باشد.

   از جمله اموری که لازم است در مجالس به آن توجّه شود، تقدّم و تأخّر خطیب و مدّاح است. در مجالس وعظ و محافل اهل بیت علیهم السّلام ابتدا ذکر مصیبت و یا مدیحه توسّط ذاکر قرائت شود، آنگاه خطیب به ایراد خطبه و موعظه و ارشاد بپردازد که در این صورت تأثیر سخنان و موعظه بهتر و بیشتر خواهد بود.

   دعاهای پس از خطابه باید عمیق و سنجیده و پرمحتوا باشد و از روی قصد و انشاء و نیّت صورت بگیرد، نه از روی عادت و روش معتاد.

   خطیب باید نسبت به تاریخ اسلام و ائمّه هدی علیهم السّلام اشراف و اطّلاع کافی داشته باشد، و حتماً در هر منبر از وقایع و حوادث و مطالب زمان معصومین علیهم السّلام سخن به میان آورد و مردم را نسبت به تاریخ اسلام مطّلع گرداند، و از احوال بزرگان و عرفای الهی و حکایات آنها و سخنان گهربار آنان به خطابه و سخنان خویش رنگ و جلا دهد و به آن مطالب روح و جان ببخشد. و به عبارت دیگر، نمونه و تمثّل عینی مبانی و معارف الهی را در ضمن بیان حکایات و تاریخ عرفای الهی به مخاطبین القا نماید و نشان دهد. در این زمینه مطالعۀ کتاب‌هایی از قبیل تذکرة الاولیاء شیخ عطار و طرائق الحقائق شیروانی و حلیة الاولیاء ابونعیم اصفهانی و غیر آنها می‌تواند مفید باشد.

   ناگفته نماند: آنچه را که دربارۀ خطبا و اهل منبر مذکور شد، دربارۀ ذاکرین و مداحان نیز ساری و جاری است. (معلّق) [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره بقره (٢) آیه ٧٨ و ٧٩. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ‌٢، ص ٧٥:

   «بعضی از اهل کتاب (یهود و نصاری) أُمّی هستند؛ یعنی مردمی بی‌سواد هستند که أصلاً کتاب (تورات و انجیل) را نمی‌شناسند مگر أمانیّ، و از کتاب خودشان هیچ نمی‌دانند و تشخیص نمی‌دهند \* پس وای برای کسانی است که کتاب (تورات) را با دست‌های خود می‌نویسند (تحریف می‌کنند) سپس می‌گویند: این نوشته از طرف خداست.» [↑](#footnote-ref-5)
6. الإحتجاج، ج ٢، ص ٤٥٩. [↑](#footnote-ref-6)
7. رجوع شود به ولایت فقیه، ج ٢، ص ٩٨. [↑](#footnote-ref-7)
8. جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به ولایت فقیه، ج ٢، ص ١٠٣ ـ ١١٠؛ رساله اجتهاد و تقلید، ص ٦٢، تعلیقه. [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره بقره (٢) آیه ٧٨. [↑](#footnote-ref-9)
10. فرائد الأصول، ج ١، ص ١٤١. [↑](#footnote-ref-10)
11. الاحتجاج، ج ٢، ص ٤٥٦. [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره بقره (٢) آیه ٧٨. [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره بقره (٢) آیه ٧٩. [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره مطفّفین (٨٣) آیه ١. [↑](#footnote-ref-14)
15. خ ل: الجَحد. [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره بقره (٢) آیه ١٥٩ و ١٦٠. [↑](#footnote-ref-16)
17. جهت اطّلاع بیشتر بر تفسیر این روایت شریف رجوع شود به ولایت فقیه، ج ٢، ص ٨٣ ـ ٩٩. [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره نور (٢٤) آیه ٣٥. [↑](#footnote-ref-18)